

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

محتملات روایت «إنما يحلّل الكلام ويحرّم الكلام»

«الثالث: أن يراد بـ«الكلام» في الفقرتين الكلام الواحد، و يكون تحليله و تحریمه باعتبار وجوده و عدمه، فيكون وجوده محللاً و عدمه محرماً، أو بالعكس».

مرحوم شیخ فرمودند در عبارت «إنما يحلّل الكلام ويحرّم الكلام» با قطع نظر از صدر روایت چهار احتمال وجود دارد که خلاصه آنها این شد؛ 1. در «یحلل الکلام و یحرّم الکلام»، دو مقصود با دو کلام مراد است که یک کلام محلل یک مقصود است، کلام دیگر محرّم مقصود دیگر است. 2. یک مقصود با دو کلام است که یک کلام محلل آن مقصود است، کلام دیگر محرّم آن مقصود است. در این احتمال، محرّم معنای ظاهری خودش را از دست می‌دهد.

وقتی گفته می‌شود: با جمله «آجرتک نفسی»، عقد منقطع واقع نمی‌شود، «آجرتک» محرّم است، اما متّعکت محلل است، معنای محرّم عدم ترتب اثر مقصود است، یعنی اثر مقصود از نکاح منقطع بر جمله آجرتک نفسی مترتب نمی‌شود.

3. یک مقصود و یک کلام است، اما محلّلیت و محرّمیت به اعتبار وجود و عدم است. اگر این کلام باشد محلل آن مقصود است، اگر نباشد محرّم مقصود است و بالعکس. اگر کلام باشد، مثل صیغه طلاق، محرّم است و اگر نباشد محلل است.

4. مراد از «یحلّل الکلام» مواعده و مقاوله است، یعنی آنچه که به عنوان مقدمات معامله مطرح است و مراد از «یحرّم الکلام» ایجاب بیع است. کلام یعنی صیغه، آنچه بیع را قطعی و لازم می‌کند.

نقد و بررسی دو احتمال

نقد و بررسی احتمال اول

مرحوم شیخ بعد از بیان احتمالات چهارگانه، شروع می‌کند به بررسی آنها. می‌فرمایند: احتمال اول را نمی‌توان از روایت اراده کرد، زیرا احتمال اول؛ در شریعت اسلام سبب منحصر در تحلیل و سبب منحصر در تحریم عبارت از لفظ است، دو اشکال دارد؛

اشکال اول: این عبارت به موارد زیادی تخصیص می خورد. خارجاً می دانیم که در شریعت اسلام بسیاری از افعال عنوان محلّیت و عنوان محرّمیت دارند و لفظ در تحلیل و تحریم دخالت ندارد، مثلاً در باب صدقات، صدقه‌ای که انسان می‌دهد محلّ است، ارث محلّ، «انقلاب الخمر خلاً محلّ». پذیرش معنای اول مستلزم تخصیص اکثر است که مستهجن است.

اشکال دوم: احتمال اول در «انّما یحلّ» با حکمی که قبلش آمده، و «انّما یحلّ» به منزله تعلیل آن است، سازگاری ندارد. حکمی که در روایت قبل از «انّما یحلّ» آمده این است که امام فرمودند: دلال اگر قبل از آنکه برود جنس را از آن مالک اصلی بخرد، با مشتری دوم که به دلال گفته برو جنس را برای من بخر و بیاور، معامله را قطعی نکند، اشکال ندارد، یعنی به صرف یک مواعده و مقاوله باشد.

پس جواز اختصاص پیدا کرده به جایی که ایجاب بیع قبل از خریدن متاع از مالک اصلی نباشد. حالا اگر «انّما یحلّ» را معنا کردیم به اینکه سبب منحصر در تحلیل و تحریم اشیاء لفظ است، چه ارتباطی با آنچه در صدر روایت آمده دارد؟

نقد و بررسی احتمال دوم

معنای دوم این بود که یک مقصود واحد با دو تا کلام تأدیه می‌شود. که هر دو کلام مضمونشان مشترکند، اما با یک کلام محلّ است، با یک کلام محرّم. مثل همان عقد منقطع. شیخ می‌فرمایند: با توجه به صدر روایت باز این معنا قابل اراده نیست، زیرا آنچه که در روایت آمده، ایجاب البیع است که ایجاب البیع با یک کلام تأدیه می‌شود. در روایت مطلبی نداریم که قابلیت تأدیه با دو کلام را داشته باشد، بنابراین معنای دوم هم قابل اراده نیست.

تعیّن احتمال سوم یا چهارم

در نتیجه «فتعیّن المعنی الثالث أو الرابع»، یا معنای سوم را باید از روایت اراده کنیم یا معنای چهارم را. طبق معنای سوم می‌گوئیم: ایجاب البیع و قطعیت بیع که با لفظ محقق می‌شود، اگر قبل از آن باشد که دلال از مالک اصلی بخرد، وجودش می‌شود محرّم و عدمش می‌شود محلّ. پس این معنا را می‌توان از این جمله اراده کرد، چون با صدر روایت یعنی با حکمی که در روایت وارد شده سازگاری دارد.

«وهكذا» در معنای چهارم که «یحلّ» مربوط به مقدمات معامله است و «یحرمّ» مربوط به ایجاب لفظی معامله است. این عین مورد روایت است، در مورد روایت «یحلل» مربوط به مقاوله است، یعنی اگر کلام به صورت مقاوله‌ای باشد، اشکالی ندارد، اما اگر کلام بصورت ایجاب البیع باشد، محرّم است. پس می‌توان هم معنای سوم را از روایت اراده کرد هم معنای چهارم را.

نقد و بررسی استدلال فقها به این روایت

فقها به این روایت دو گونه استدلال کرده‌اند؛ 1. معاطات بیع فاسد است، چون در معاطات کلام نیست، در حالی که این روایت می‌گوید: کلام محلّ است، لذا معاطات موجب اباحه تصرف هم نیست. 2. معاطات لازم نیست، جمعاً بین این روایت و ادله‌ای که می‌گوید: معاطات صحیح است.

مرحوم شیخ می‌فرماید: روی همین معنای سوم و معنای چهارم، آیا این مدعا ثابت می‌شود؟ خیر، معنای سوم و معنای چهارم هیچ ارتباطی به این مدعا ندارد. چرا؟ چون طبق معنای سوم گفتیم: اگر «ایجاب البیع قبل شراء المتاع من المالك» باشد

«محرم»، اگر بعدش باشد «محلل». آنچه محوریّت دارد این است که قبل از شراء و بعد از شراء دخالت دارد، یعنی دلال قبل از آنکه مال را از مالک اصلی بخرد، حق فروختن ندارد. فروختن در صورتی است که خودش مالک شود، پس محوریّت در معنای سوم بر روی «قبل از شراء و بعد از شراء» بودن است، نه وجود لفظ و عدم آن.

طبق معنای چهارم هم همینطور است. طبق معنای چهارم هم که ایجاب البیع محرم است و مقاوله محلل است، محور روی قبل الشراء و بعد الشراء است. قبل از شراء مقاوله «محلل»، بعد از شراء ایجاب البیع «محلل». ایجاب البیع قبل از شراء «محرم»، یعنی به اعتبار قبل از شراء، عنوان محلل را دارد و همین قبل از شراء برای ایجاب البیع عنوان محرم را دارد.

پس دوباره ملاک روی قبل از شراء و بعد از شراء است. بنابراین معنای سوم و معنای چهارم هیچ ربطی به ادعای مدعی ندارد. بعد مرحوم شیخ می‌فرمایند: «نعم»، یک استظهاری از این روایت می‌توان کرد که لفظ در ایجاب البیع دخالت دارد. توضیحش بعد از تطبیق خواهد آمد.

تطبیق

«الثالث: أن يراد بالكلام في الفقرتين الكلام الواحد»، احتمال سوم این است که مراد از کلام در دو فقره، کلام واحد است، یعنی مقصود واحد، کلام هم واحد، اما «و يكون تحليله و تحریمه باعتبار وجوده و عدمه، فيكون وجوده محللاً و عدمه محرمًا»، وجودش محلل است، عدمش محرم است، مثل صیغه نکاح.

دقت کنید، «بحرم»، در اینجا هم معنای ظاهری خودش را از دست می‌دهد. عدم عقد نکاح محرم است، یعنی آن معنای اصلی و آن اثر مقصود، در صورت عدم صیغه نکاح، مترتب نمی‌شود. «أو بالعكس»، مثل صیغه طلاق که وجودش محرم است، نبودش محلل است. یا به اعتبار وجود و عدم «أو باعتبار محله و غير محله»، مثلاً فقها شرط کردند که ایجاب باید قبل از قبول باشد، محل ایجاب قبل از قبول است.

اگر ایجاب قبل از قبول بپاید محلل است، اگر بعد از قبول بپاید محرم است. «فَيُحْلَلُ فِي مُحَلِّ»، در محل خودش تحلیل می‌کند «و يُحْرَمُ فِي غَيْرِهِ»، در غیر محل خودش تحریم می‌کند. بعد می‌فرماید: «و يحتمل هذا الوجه الروايات الواردة في المزارعة»، در روایاتی که در مزارعه است، محتمل همین وجه است. روایات در مزارعه این بود که شخصی به امام عرض کرد: زمین را یک کسی می‌دهد، بذر و بقر را هم من می‌آورم، بگوئیم: ثلث برای بذر، ثلث برای بقر، حضرت فرمودند: اینطور انجام نده.

در بحث دیروز فرمودند: که روایات مزارعه ظهور در معنای دوم دارد که یک مقصود با دو کلام ادا می‌شود، اما در بحث امروز می‌فرمایند: روایات مزارعه در این معنا نیز محتمل است، یعنی قابلیت حمل بر این معنا هم دارد. اما ظهور ندارد. احتمال معنای سوم این است که یک مقصود به عنوان یک کلام مطرح شود. اگر در مزارعه بگوید: «ثَلَاثٌ لِلْبَذْرِ وَ ثَلَاثٌ لِلْبَقَرِ»، این وجودش محرم است، نبودش محلل. اگر بگوید: «ثَلَاثٌ لِي وَ ثَلَاثٌ لِلْمَالِكِ»، وجودش محلل است و عدمش محرم.

«الرابع أن يراد من الكلام المحلل»، اراده شود «خصوص المقاوله و المواعدة، و من الكلام المحرم، إيجاب البیع»، یعنی ایجاب لفظی بیع، «و إيقاعه» واقع ساختن بیع.

بعد از بیان این احتمالات با قطع نظر از صدر روایت، بررسی کنیم که کدام احتمال با توجه به صدر، قابل اراده است. «ثُمَّ إِنَّ الظاهر عدم إرادة المعنى الأول»، ظاهر این است که معنای اول قابلیت اراده ندارد، چون دو اشکال به آن وارد است؛

اشکال اول این است: «لأنّه مع لزوم تخصيص الأكثر»، مستلزم تخصيص اکثر است، چرا؟ «حيث إنّ ظاهره»، ظاهر معنای اول، «حصر أسباب التحليل و التحريم في الشريعة، في اللفظ»، این است که سبب منحصر در تحلیل اشیاء و تحریم اشیاء لفظ است. در حالی که در شریعت اینطور نیست، موارد زیادی داریم که تحلیل و تحریم از راه غیر لفظ است، مثل صدقات، ارث، «انقلاب الخمر خلا»، اینها امور خارجیه‌ای هستند که محلّل هستند، اما لفظ در آنها دخالت ندارد، لذا اگر حصر را قبول کنیم، تخصيص اکثر لازم می‌آید و تخصيص اکثر هم قبیح است.

اشکال دوم: «مع» وجود اشکال اول، «یوجب عدم ارتباطه»، طبق معنای اول این قسمت از روایت با حکم مذکور در خبر ناسازگار می‌شود به عنوان «جواباً عن السؤال»، بی ارتباط با حکمی که جواب سؤال سائل بود می‌شود. اشکالش چیست؟ می‌فرماید: «مع کونه کالتعليل له»، «انما يحلل...» را امام به منزله تعلیل برای «لا بأس» آوردند و تعلیل نمی‌تواند ارتباطی به روایت و حکم نداشته باشد.

چون لفظ تعلیل در آن نباورده شیخ فرموده: به منزله تعلیل است. اگر گفته می‌شد: «لأنّ الكلام يحلّ و يحرم»، تعلیل می‌شد، اما چون لفظ یا لام تعلیلیه در آن نیامده فرمود کالتعلیل.

حکم در روایت چیست؟ «لأنّ ظاهر الحكم كما يستفاد من عدّة روايات أخر»، حکم همانطور که از روایات دیگر استفاده می‌شود، «تخصيص الجواز»، جواز بیع، «بما إذا لم يوجب البيع على الرجل قبل شراء المتاع من مالک»، بیع را اگر قطعی و لازم نکنی «علي الرجل»، یعنی بر مشتری ثانی، کسی که بعداً می‌خواهد از دلال بخرد، گذاشتن چنین وعده‌ای با خودتان جایز است، اما اگر قطعی کنی، جایز نیست. قطعی نکردن را خود امام در روایت معنا کردند، فرمودند: «أليس ان شاء أخذ و إن شاء ترك». «و كذا المعنى الثاني»، معنای ثانی هم قابل اراده نیست، چون معنای ثانی این بود که یک مطلب با دو کلام، در حالی که در روایت یک مطلب که با دو تا کلام، قابل تأدیه باشد، نداریم. یک مطلب است که با یک کلام قابل تأدیه است، ایجاب البیع با یک کلام قابل تأدیه است. «إذ ليس هنا مطلب واحد حتى يكون تأديته بمضمون محلّلاً، و بآخر محرّماً». بعضی از شراح همینطور معنا کردند که در روایت یک مطلب است آن هم با یک کلام ادا می‌شود، ایجاب البیع که با یک کلام ادا می‌شود، ولی ظاهر عبارت شیخ این است که دوتا مطلب است؛ یکی مقاوله و مواعده و دیگری ایجاب البیع.

محور این حکم، عدم قطعیت قبل از شراء متاع از مالک است که هیچ ربطی به لفظ ندارد، «و لا دخل لاشتراط النطق في التحليل و التحريم»، نطق موجب تحلیل و تحریم در این حکم نیست. «فكيف يعلّل به؟»، چگونه «يعلّل» این حکم به این تعبیر و این تعلیل؟

«و كذا المعنى الثاني»، معنای ثانی هم قابل اراده نیست، چون معنای ثانی این بود که یک مطلب با دو کلام، در حالی که در روایت یک مطلب که با دو تا کلام، قابل تأدیه باشد، نداریم. یک مطلب است که با یک کلام قابل تأدیه است، ایجاب البیع با یک کلام قابل تأدیه است. «إذ ليس هنا مطلب واحد حتى يكون تأديته بمضمون محلّلاً، و بآخر محرّماً». بعضی از شراح همینطور معنا کردند که در روایت یک مطلب است آن هم با یک کلام ادا می‌شود، ایجاب البیع که با یک کلام ادا می‌شود، ولی ظاهر عبارت شیخ این است که دوتا مطلب است؛ یکی مقاوله و مواعده و دیگری ایجاب البیع.

حالا که اول و دوم کنار رفت، «فتعيّن المعنى الثالث»، و هو: أنّ الكلام الدالّ على الالتزام بالبيع»، کلام و لفظ دال بر التزام به بیع، «لا يحرم هذه المعاملة إلّا وجوده قبل شراء العين»، تحریم نمی‌کند، مگر اینکه وجود پیدا کند، «التي يريدها الرجل»، «الرجل»، یعنی مشتری دوم. چرا محرّم؟ «لأنّه بيع ما ليس عنده»، «ما ليس عنده»، کنایه از «ما لم يملك» است، یعنی سمسار و دلال هنوز مالک نشده که بخواهد به مشتری دوم بفروشد. «و لا يحلّ إلّا عدمه»، عدم التزام لفظی به بیع، محلل است. «إذ مع عدم الكلام الموجب لالتزام البيع»، وقتی کلامی که موجب التزام به بیع باشد، وجود نداشته باشد، «لم يحصل إلّا التواعد بالمبايعه»، تواعد به مبايعه است، تواعد هم، «و هو غير مؤثّر»، یعنی مؤثر در غیر التزام به بیع نیست.

«فحاصل الرواية»، خلاصه روایت این می‌شود: «أنّ سبب التحليل و التحريم في هذه المعاملة منحصر في الكلام عدماً و وجوداً»، سبب تحلیل و تحریم در این معامله، منحصر در کلام است. عدمش محلل است و وجودش محرّم است. پس قابلیت

اراده معنای سوم را دارد.

«أو المعنى الرابع» عطف به «المعنى الثالث» است. «فتعين المعنى الثالث أو المعنى الرابع»، معنای رابع چیست؟ «و هو: أنْ المقاوله و المراضاة»، «مراضاة» یعنی رضایت طرفینی با «المشتري الثاني قبل اشتراء العين، محلل للمعاملة»، موجب تحریم نیست. محلل است، اما «و إيجاب البيع معه»، یعنی «مع المشتري الثاني»، آن هم قبل از آنکه دلال برود متاع را بخرد، «محرم لها»، یعنی للمعامله.

حالا که معنای سوم و چهارم قابلیت اراده شدن را دارد، «و على كلا المعنيين يسقط الخبر عن الدلالة على اعتبار الكلام في التحليل»، مدعی ادعا کرد که این روایت دلالت دارد بر اینکه کلام در تحلیل دخالت دارد و چون در معاطات کلام وجود ندارد، پس معاطات موجب حلّیت نمی‌شود، یعنی موجب اباحه تصرف نمی‌شود. «كما هو»، «هو»، یعنی تحلیل، «المقصود في مسألة المعاطاة». چرا معنای سوم و معنای چهارم ربطی به این ادعا ندارد؟ چون بیان کردیم که طبق معنای سوم و چهارم، محور تحلیل و تحریم، مسئله «شراء المتاع من مالک» است.

اگر قبل شراء متاع، دلال معامله را با مشتری دوم قطعی کند و لازم کند محرم است. بعد از شراء محلل است. در معنای چهارم هم قبل از شراء، مقاوله کند محلل است، قبل از شراء ایجاب البیع کند، محرم است. مقاوله اش محلل است و ایجاب بیعش محرم. پس محور، قبل از شراء و بعد از شراء است که ربطی به مسئله اعتبار لفظ در تحلیل اشیاء ندارد.

کیفیت استدلال شیخ به روایت برای اعتبار لفظ

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرمایند: «نعم»، یک راه وجود دارد. و آن راه این است که ایجاب بیع و التزام به بیع مسلماً با لفظ محقق می‌شود. چه اشکالی دارد گفته شود: این روایت ظهور در این دارد که اگر ایجاب البیع که مقومش لفظ است، قبل از شراء باشد محرم است و بعد از شراء باشد محلل است. پس لفظ در مسئله تحلیل و تحریم دخالت دارد.

ممکن است کسی اشکال کند: «إلا أن يقال»، این استظهار در مورد معاطات امکان‌پذیر نیست، چون در مورد روایت، متاع برای مالک دیگری است و دلال متاع را ندارد به مشتری ثانی بدهد، لذا حالا که در مورد روایت، معاطات امکان ندارد، برای ایجاب البیع راهی غیر از لفظ وجود ندارد. والا اگر معاطات امکان داشت، می‌گفتیم: ایجاب البیع، قبل از شراء دلال از مالک اصلی با دو راه امکان دارد؛ یک راهش لفظ است، یک راهش معاطات. لذا از آن «نعم»، با این «الأن يقال» برمی‌گردد و در نهایت می‌گوید: «فتأمل» که اشاره به دو اشکال است.

تطبیق

«نعم يمكن استظهار اعتبار الكلام في إيجاب البيع بوجه آخر»، دقت کنید در معنای اول می‌گفتیم لفظ در تمام محللات و محرمات دخالت دارد، اما «نعم»، فقط در خصوص ایجاب البیع است. فرقی با معنای اول این است که در معنای اول می‌گفتید: لفظ به عنوان کلی سببیت تعلیل و تحریم را داشته باشد، لذا اشکال تخصیص اکثر لازم می‌آید، اما «نعم» در خصوص اعتبار لفظ آنهم در ایجاب البیع است که مورد روایت است.

«بوجه آخر، بعد ما عرفت» دانستی که مراد به کلام، ایجاب البیع است. آن وجه آخر چیست؟ «بأن يقال إن حصر المحلل والمحرم في الكلام، لا يتأتى إلا مع انحصار إيجاب البيع في الكلام»، حصر نمی‌شود مگر اینکه ایجاب البیع فقط از طریق کلام

باشد، «إذ لو وقع»، ایجاب البیع اگر به غیر از کلام باشد، «لم ينحصر المحلل والمحرم في الكلام»، محلل و محرم دیگر منحصر در کلام نمی‌شود. پس از اینکه راه حلّیت را به ایجاب البیع حصر کرده است، ایجاب البیع هم غیر از کلام نمی‌شود. پس لفظ فقط در محلّیت و محرّمیت دخالت دارد.

بعد می‌فرماید: «إلا أن يقال»، این استظهار در صورتی مفید است که در مورد روایت، معاطات هم امکان داشته باشد، یعنی اگر دلال دو تا راه داشته باشد؛ یک راه این است که ایجاب البیع را با لفظ انجام دهد، یکی اینکه ایجاب البیع را با معاطات انجام بدهد و امام بفرماید: «انما يحل الكلام»، نتیجه می‌گیرم که فقط لفظ محلل است و معاطات بدر نمی‌خورد. اما در فرض روایت معاطات امکان ندارد، یعنی راهی غیر از ایجاب البیع به طریق لفظ نداریم.

«إلا أن يقال: إن وجه إحصار إيجاب البیع في الكلام»، وجهش در مورد روایت، «عدم امکان المعاطاة»، چرا معاطات امکان ندارد؟ چون متاع برای کس دیگری است، دست دلال نیست که آن را معاطاتی به مشتری دوم بدهد. «إذ المفروض أن المبيع عند مالكة الأوّل»، مبیع در پیش مالک اول است. «فتأمل».

وجه «فتأمل» در کلام شیخ

«فتأمل» به دو اشکال اشاره دارد؛ اشکال اول: در روایت قرینه‌ای وجود دارد که معاطات امکان دارد، کدام قرینه؟ مشتری ثانی به دلال گفته که «إشتر لي هذا الثوب»، معلوم می‌شود که ثوب پیش دلال بوده، لذا معاطات امکان داشته. اشکال دوم: خواهیم خواند که مشهور قائلند در معاطات اعطاء طرفینی لازم نیست، اگر «اعطاء من طرف واحد»، هم باشد معاطات محقق می‌شود. در اینجا مشتری دوم می‌تواند پول را به دلال بدهد، یعنی بین خودش و دلال معامله را تمام کند تا بعداً جنس را تحویل بگیرد. نوعاً «فتأمل» را به همان اشکال اول، برگرداندند.

«وكيف كان»، یعنی «إلا أن يقال» درست باشد یا نباشد، «فلا تخلو الرواية»، روایت از اشعار، یا ظهور خالی نیست. چرا می‌گوید اشعار یا ظهور؟ قبل از «نعم»، درست است که گفتیم معنای سوم و چهارم در روایت نمی‌آید، اما روایت یک بوئی در اینکه لفظ در ایجاب البیع معتبر است دارد. بعد از «نعم»، این اشعار را بالاتر بردیم، یعنی ظهور دارد. پس اشعار مربوط به قبل از «نعم» است و ظهور مربوط به بعد از «نعم».

در ادامه می‌فرماید: روایات دیگری هم داریم به همین مطلب اشعار دارد، یعنی اشعار به اینکه کلام در ایجاب البیع دخالت دارد. «كما يشعر به قوله (عليه السلام)»، در روایت دیگر که وارد در این حکم است، یعنی بیع «ما ليس عنده، ايضاً وهي رواية يحيى بن الحجاج»، از امام صادق (عليه السلام): «عن رجل قال لي: إشتري لي هذا الثوب»، مردی که خودش دلال است به امام صادق عرض می‌کند که مرد دیگری به من می‌گوید: این لباس یا این دابّه را برای من بخر. «وبعنيها»، بعد از آنکه خریدی، به من بفروش. «بعينها» غلط است. «أرباحك فيها كذا و كذا»، فلان مقدار به تو سود می‌دهم.

از امام پرسید این درست است یا نه؟ حضرت فرمود: «لأبأس بذلك، اشترها». برو بخور اشکال ندارد، «ولا تواجهه البیع»، خطاب به دلال است. بیع را با مشتری دوم لازم و واجب نکن، «قبل أن تستوجبها أو تشتريها»، قبل از اینکه از مالک اول بخری.

«تستوجبها» اشاره دارد به بیع استیجاری. بیع استیجاری این است که مشتری از بایع، طلب بیع می‌کند. می‌گوید: جنست را به من بفروش. بایع هم می‌گوید: «بعْتُ». بعد از «بعْتُ» بایع، مشتری قبلت نمی‌گوید، یعنی همان «بعني» اول و استیجاب جای «قبلت» بوده. لذا بعضی‌ها به همین روایت استدلال می‌کنند برای صحت بیع استیجاری.

«فإن الظاهر، أن المراد من مواجهة»، اینکه امام فرمود: «ولا تواجهه»، مراد همان بیع با ایجاب لفظی است، یعنی قبل از اینکه از مالک اول بخری با مشتری دوم بیع لفظی منعقد نکن. «لیس مجرد إعطاء العين للمشتري»، مجرد اعطا نیست. «و يشعر به أيضاً رواية العلاء الواردة في نسبة الربح إلى أصل المال». این روایت مقداری توضیح دارد که ان شاء الله شنبه بیان می‌کنیم.

نکته اخلاقی

فقهای امامیه روی عبارات ائمه و کلمات ائمه بسیار عنایت داشتند. یکی از چیزهایی که به عنوان تهاجم فرهنگی مطرح گردیده و از سال‌ها پیش زمزمه‌های آن شنیده می‌شد، این است که می‌گویند: روایاتی که فقها به آن استدلال می‌کنند، قابلیت استدلال ندارند.

می‌خواستند ذهن مردم، ذهن طلبه‌ها و ذهن دانشجوها را نسبت به روایات ائمه سست کنند. این روایات را اصحاب ائمه با زحمت فراوان جمع آورده کردند و بعد دیگران حفظ و ضبط کردند. گاهی استاد، تمام روایاتی که مثلاً از یکی از ائمه شنیده بود را برای شاگردش قرائت می‌کرده. اینطور نیست که گفته شود: چیزی در کتاب آمده، شاید راست باشد، شاید راست نباشد. البته قواعدی، مثل تعادل و تراجیح، تعارض بین روایات، وجود دارد که جای خودش اصولی باید از آنها بحث کند، علم رجال هم نیاز است. علی‌ای حال، نکته‌ای که از مرحوم شیخ انصاری یاد می‌گیریم این است که این بزرگوار چقدر وقت صرف کرده تا احتمالات در این روایت را در بیاورد. اینطور نیست که همه اینها، جایی نوشته شده باشد. برای آنها زحمتهای کشیده شده است، وقت‌ها صرف شده. از این کشف می‌کنیم چقدر کلام ائمه و کلمات معصومین (علیهم السلام) اهمیت دارد. کلماتشان را تالی تلوی قرآن کریم می‌دانیم، لذا همانطور که در قرآن باید دقت کنیم، در این روایات هم باید دقت کنیم. بالاخره همه‌ای است که طلبه‌ها و حوزه‌ها باید مقابله کنند و برای مردم هم روشن کنند. نقشه این بود که اول روایات را شل کنند، بعد هم بیایند سراغ قرآن که جزئیات احکام را بیان نکرده و پاره‌ای از کلیات را فقط بیان کرده تا دین را در نماز و روزه و حج منحصر کنند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين